

بررسی مبنای صاحب اشراق در اعتباریت وجود و انحصار وجود در ذات

باری و افاضه ماهیت (۵)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

أو نقولُ غرضه المباحثه مع المشاءين فإنه كثيراً ما يفعلُ كذلك ثم يُشيرُ إلى ما هو الحقُّ عنده إشارة خفية^۱.

در بحث جلسه قبل به آن توجیه اول مرحوم آخوند نسبت به کلام شیخ اشراق اشاره کردیم که ایشان فرمودند: کلام شیخ را می توانیم از اینجا تأویل کنیم که منظور ایشان از اعتباریت وجود، یک اعتباریت مفهوم وجود است و بنابراین ایشان قائل به اصالت وجود هستند چطور اینکه در ذات باری که وجود را عینِ اینت او می دانند و همین طور در جواهر نوریه، وجود را عین مرتبه و ذات او تصور می کنند و تشخیص را به همان مرتبه نسبت می دهند، در آنها قائل به اصالت ماهیت نشده اند و قائل به اصالت وجود شدند و هیچ ماهیتی را برای آن مراتب غیر از همان مرتبه ای که دارند قائل نیستند. بنابراین نسبت به جواهر غاسقه و عالم ماده و صورت که در

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۱.

اینجا اشکال بر ایشان - صاحب اشراق - مطرح می‌شود که ایشان در اینجا فرموده‌اند که ماهیت متصف به وجود نمی‌شود معنایش این است که یعنی عارض بر ماهیت نمی‌شود چون عرض همیشه احتیاج به وجود موضوع و ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ لَا لَيْسَ وَ لَا أَيْسُ** بنابراین در ذات ماهیت تحقق معنا ندارد، ثبوت و تقرّر و وجود معنا ندارد.

شبهه حاصل از اعتقاد به عارضیت وجود بر ماهیت

بنابراین اگر ما بگوییم که وجود عارض بر ماهیت می‌شود این شبهه پیش می‌آید که باید ماهیت قبلاً به عنوان حمل عرض بر معروض وجود خارجی داشته باشد، پس باید آن وجود داشته باشد و وجود بر آن عارض بشود و اگر ماهیت بخواهد وجود داشته باشد پس دیگر نیاز به عروض وجود مجدد ندارد. این مسئله موجب شده که ایشان در باب اتصاف خارج بفرمایند که وجود عارض بر ماهیت نمی‌شود به این معنا نه اینکه منظور ایشان این باشد که در خارج ماهیت اصل هست؛ در عالم اعیان و در عالم ماده و صورت و در عالم جواهر غاسقه به اعتبار ایشان ماهیت اصل است و در آن عوالم وجودی و

جواهر نوریه وجود اصل است این مسئله این طور نیست؛ وجود یکی است و تفاوت نمی‌کند چه بالا باشد چه پایین هر دو یکی است؛ حقیقت وجود یکی است و صور مختلفه‌ای در اینجا به واسطه مراتب وجود پیش می‌آید.

توجیه نظریه مرحوم صاحب اشراق و دفاع از شخصیت ایشان

خب از این نقطه نظر اشکال و مسئله ایشان بر طرف می‌شود اما همان طوری که عرض کردم این توجیه نباید توجیه موجهی باشد زیرا اعتباری دانستن مفاهیم اعتباریه و انتزاعیه چیزی نیست که حالا شخصی مثل ایشان بیاید و بگوید که وجود امر اعتباری است و مقصودش همان اعتباریت به معنای مفاهیم باشد. در عالم مفاهیم هیچ آدم کم‌سوادی حتی قائل به اصالت نیست چه برسد به شخصی مثل ایشان که خب بالأخره فرد بسیار متینی در معارف بوده و خیلی عمیق بوده و با ذوق شهودی هم مطالب را تا حدودی اثبات کرده است. مرحوم شیخ اشراق مطالب ذوقی و شهودی هم داشته و از کلماتش این مسئله به دست می‌آید که از آن مسئله شهود برای استدلال‌اتش کمک گرفته است. اگر انسان

عبارت‌های ایشان را مطالعه کند این مسئله به نظر می‌رسد! همان‌طور که در عبارت‌های مرحوم حاجی در کتاب منظومه هم نحوه عبارت نشان می‌دهد که آن مسائل کشفی ایشان در کیفیت ترتیب قیاسات تأثیر داشته و حکایت از یک نوع تازگی می‌کند چون عبارت نشان می‌دهد؛ عبارت آن حقیقت و منشأ انتزاع خودش را نشان می‌دهد! کلمات نشان می‌دهند که این منشأ انتزاع چه بوده است! در جزئیت می‌گفتیم که منشأ انتزاع رفع می‌شود، خود آن منشأ انتزاع را باید دید که چیست؛ مطالبی را که افراد می‌گویند، باید دید که منشأ انتزاع آنها چیست! کلماتی را که می‌نویسند باید انسان ببیند که منشأ انتزاعش چیست! آن منشأ انتزاع خیلی مهم است! خیلی مهم است! آیا منشأ انتزاع تصورات توخالی، توهمات پوچ، صرف قرائت بعضی از کتب، تصورات و عالم توهمات است یا منشأ انتزاع استفاضه و استناره از عالم غیب است، خیلی تفاوت می‌کند!

یک وقت من یک کتابی را می‌خواندم کتاب اصولی بود و اصلاً هیچ ارتباطی به این مطالب

نداشت. کتاب متقنی هم بود شرح معالم مربوط به سید علی قزوینی بود، ایشان حاشیه‌ای هم بر قوانین دارد. خدا مرحوم آقای غروی را رحمت کند، وقتی که من تنها پیش ایشان قوانین می‌خواندم آن موقع آن حاشیه سید علی بر قوانین را مطالعه می‌کردم و هنوز هم دارم. خلاصه مطالعه می‌کردیم.

این سید علی بسیار مرد ملایی بود! خیلی مرد ملا و با سواد بود! در این رساله اجماع هم مطالبی را از ایشان آورده‌ام اگر رفقا دیده باشند از ایشان نقل کرده‌ام. من وقتی که این عبارتهای ایشان را می‌خواندم - خب اصولی است دیگر - احساس می‌کردم این بود که ایشان باید یک چیزی داشته باشد و خلاصه با سایر افراد و اینها فرق کرده باشد تا اینکه یک دفعه به یکی از دوستان که از اخلاف ایشان هستند این مطلب را گفتم، گفت: بله، یک هم‌چنین مطالبی پدر ما از ایشان نقل می‌کرد و می‌گفت که یک حالات خاصی داشته است از جمله مطالبی که ایشان نقل می‌کرد این بود که می‌گفت: یک دفعه در قزوین یکی از علمای قزوین به نام کیوان قزوینی بود که کتاب و

اینها هم دارد. یک وقتی در همین سلسله‌ها هم بوده ولی بعد جدا شد و خودش مدعی شد و بعد مورد طرد مرحوم سلطان محمد گنابادی قرار گرفت و شروع کرد حرف زدن و بر علیه اینها کتاب نوشت. من کتابش را خوانده‌ام مطالب بیخودی دارد. مرحوم سید علی در قزوین افراد را از خواندن مثنوی و اینها نهی می‌کرد و وقتی سؤال می‌شد می‌گفت: کتاب‌های دیگر بخوانید و...

تعریف مرحوم سید علی قزوینی از مولانا و مثنوی

می‌گفت: یک شب من وارد شدم - زمستان بود - دیدم زیر کرسی خوابیده و کتاب مثنوی مطالعه می‌کند. گفتم که آقا شما چطور خودتان بالای منبر افراد را منع از اینها می‌کردید گفت: مثنوی را هر کسی نمی‌فهمد. ما باید بخوانیم و استفاده کنیم. اگر عوام بخواهند این را بخوانند دچار سردرگمی می‌شوند چون اسراری که در این کتاب هست قابل فهم برای هر کسی نیست. ببینید یک کسی مثل ایشان می‌آید این را می‌گوید!

آن وقت یک آقای هم درمی آید می گوید: مکتب
مثنوی با مکتب اهل بیت مخالف بوده است! -
روزنامه‌اش الآن در خانه هست، برای من آورده‌اند -
زیرا در قضیه غدیر گفته است:

گفت هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عمّ من علی، مولای اوست^۱

و از مولا تعبیر به دوست کرده است. خب جان
من دو خط پایین ترش را بخوان! کَلِّش را بخوان که
مولا را چه معنا کرده است:

کیست مولا آنکه آزادت کند *** بند رقیت ز پایت برکند
ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید

این چیزهایی که آمده گفته، آیا برای دوست
است؟! برای همین دوست ننه‌قمر، زید، دختر عمه،
دخترخاله و پسرخاله است که آمده دوست را
این طوری معنا کرده است؟! آن وقت ببینید چقدر این
مطالب ممکن است اثر سوء داشته باشد و آبروی
مرجعیت را زیر سؤال ببرد و موقعیت مرجعیت
باعث مسخره مردم بشود و باعث استهزاء طبقه چیز
بشود همان طور که من می بینم که دست می اندازند

۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۲.

و... خودم در جریان هستم. خب چرا باید این طور صحبت کنند؟! این غلط است و صحیح نیست! اگر ما در تشیع یکی از این آقایان شک داشته باشیم یک در میلیارد در تشیع مولانا شک نداریم! چنین مطالبی راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است:

بازگو ای باز عرش خوش شکار *** تا چه

دیدی این زمان از روزگار^۱

راز بگشای علی مرتضی *** ای پس از سوء

القضا حسن القضا^۲

مگر سنی می آید یک هم چنین حرفی بزند؟! کدام سنی تابه حال آمده از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان تعبیر به سوء القضاء کرده است؟! مگر ما مجبوریم که عناد را تا آنجایی پیش ببریم که خلاصه مورد مسخره و استهزاء مردم قرار بگیریم؟! راجع به چیزی که نمی دانیم و خبر نداریم صحبت نکنیم.

شعر مرحوم شیخ بهائی در وصف مولانا و مثنوی

وقتی شیخ بهائی می گوید:

۱. همان، دفتر اول، ص ۹۸.

۲. همان.

من نمیگویم که آن عالیجناب *** هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنوی معنوی مولوی *** هست قرآنی به لفظ پهلوی
مثنوی او چو قرآن مدل *** هادی بعضی و بعضی را مصل^۱

شیخ بهائی نمی فهمید؟! اینها را نخوانده است؟!
این را شما می فهمید؟! شیخ بهائی و امثال او که
افتخار تشیع است نمی فهمیدند؟! خیلی تعجب
است واقعاً خیلی تعجب است که الآن سر قضیه
بوعلی، دنیا دارد این بوعلی را به سمت خودش
می کشد، این به سمت خودش، آن به سمت خودش
می کشد؛ ایرانی ها می گویند: برای ماست! افغانی ها
می گویند: برای ماست! یک سندی درآمده که
تاجیکی ها می گویند: برای ماست! که آنها می گویند
مال ماست. عرب ها هم که می گویند: یک وقتی
حکومت عثمانی و اینها جزء همین ها بوده و آنها هم
می گویند که اصلاً برای ما بوده است! نسبت به
فارابی هم همین طور است. نسبت به سید
جمال الدین اسدآبادی که اصلاً معلوم نیست اصل و
نسبش کیست دعواست! افغانی ها می گویند: برای
ماست! ایرانی ها می گویند: برای ماست. چرا؟!
به خاطر اینکه مبارزه کرده درحالی که افکار انحرافی

۱. روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۰۰، به نقل از شیخ بهایی.

داشت. الآن مفاخر را هرکدام دارند به سمت خودشان می‌کشند آن وقت ما در اینجا صاف صاف داریم به خاطر خامی‌های و نسنجیدگی‌های خودمان یکی یکی اصلاً اینها را طرد می‌کنیم و از اسلام و تشیع بیرون می‌کنیم! خب چه چیزی گیر ما می‌آید؟!!

ارزش ما به معارف صادره توسط اهل بیت علیهم‌السلام از زبان اولیاء و عرفای الهی

آیا دنیا فقط ارزش ما را به جواهر صاحب جواهر می‌شناسد؟! آنها اصلاً جواهر نمی‌دانند چیست. آیا دنیا ارزش ما و تشیع را فقط به احکام و مسائل جزئیة حیض، نفاس، شکیات، سجده سهو و اینها می‌داند؟! ارزش ما در دنیا اینهاست؟! ارزش ما به چیست؟! ارزش ما به این معارفی است که توسط اهل بیت از زبان این اولیاء و عرفای الهی بیرون آمده است. در دنیا علامه طباطبائی افتخار عالم اسلام است یا یک مرجع صاحب رساله توضیح المسائل؟! بوعلی افتخار عالم اسلام است یا یک فقیه?!!

تلمیذ: در همین رساله‌های عملیه هم آبروی خودشان را برده‌اند.

استاد: بله!

تلمیذ: من در یک مسئله مستحذثه خواندم که نوشته بود: آیا به سنگ مثانه سجده جایز است؟!!

استاد: سنگ مثانه از کجا گیر بیاورد؟!!

تلمیذ: حالا آقا حکمش را هم نمی‌داند می‌گوید: ظاهراً اشکال دارد؛ یعنی واقعاً نمی‌دانم اشکال دارد یا نه، لذا می‌گویم: ظاهراً اشکال دارد!

استاد: خوب است اینها را شما یک تحقیق و

تفحصی بکنید، مجموعه خوبی می شود!! سنگ
صفر را چه می گفت؟!

تلمیذ: روی کتابش خیلی درشت نوشته بود: المسائل المستحدثة گفتم که باز کنم ببینم چیست؟! تا باز کردم دیدم این مسئله هست.

استاد: طرف می خواهد اینکه ازش خارج شده تا
آخر عمر بماند، می خواهد بگذارد در سجاده به آن
سجده کند یک وقتی حیف نشود!!

لزوم توجه به منشأ انتزاع هر حرف

اینکه من می گویم: باید ببینید منشأ انتزاع این
حرف ها را چیست برای همین است؛ آن کسی که
دارد می گوید: حکم سجده بر حجر مثانه چیست،
شما دیگر عالم این را تشخیص بدهید! حال و هوایش
را تشخیص بدهید! طرز تفکرش را دیگر تشخیص
بدهید! بنده شنیده بودم یک ماه طرف آمده بود راجع
به این قضیه در درس خارجش بحث می کرد که اگر
یک نفر بین حجر الأسود و درب، حطیم محتمل شد -
همین آیه الله فاضل لنکرانی شما - حکمش چه
می شود؟! حشش چه می شود؟! دوباره باید طواف
کند یا نه؟! انگار فقط احتلام مانده در تمام ۲۴
ساعت سر این یک متر، پایین تشریف بیاورد.
باباجان این مسخره بازی ها چیست! این طرز تفکرها

چیست! شما می‌خواهید تحقیق کنید تدقیق کنید
هزارتا راه هست، هزارتا مسئله هست. البته یک
نوشته‌ای بود که من همین‌طور تورق کردم و به این
وضعیت می‌خندیدم. اگر این مطالب در سابق بود در
چهارصد، پانصد سال پیش بود جای این حرف‌ها
بود ولی امروز دیگر مردم طور دیگری دارند به ما
نگاه می‌کند! افکار عوض شده و مسائل تغییر پیدا
کرده و دیدگاه‌ها اصلاً خیلی فرق پیدا کرده است
خلاصه باید طور دیگر مسائل را مدّ نظر قرار بدهیم.
علی‌کلّ حال بالأخره مسئله همین است. آن وقت این
مولانا با این عظمت و با این بیان و با این کیفیت...!
باباجان شما بگویید که برای مردم خوب نیست،
نیاید این‌طور بگویید! خودتان بروید بخوانید
مطالعه کنید استفاده کنید مطالب خوبش را بگویید.
کسی تابه‌حال از تعریفی که مولانا از عمر کرده سنی
نشده است. شما یک نفر را بیاورید بگویید که از
اینجا که آمده از عمر تعریف کرده یا ابوبکر یک نفر
سنی شد. الآن شما به‌خاطر مصالح خودتان هزارتا از
مطالب را زیر پا می‌گذارید، دارید می‌گویید: تقیه!
مدام می‌گویید: مصلحت نیست و فلان! امروز با یک

تشویق موافق می‌شوید و فردا با یک اخم مخالف می‌شوید! همه چیز را ملعبه قرار داده‌اند آن وقت مولانا در آن زمان و در آن وضعیت که وضعیتش معلوم نیست چه بوده، کیفیت آن زمانه که تمام حکام در قونیه سنی بودند و در آن موقعیت‌های اختناق و... اگر می‌خواست پرده‌داری بکند و این‌طور بخواهد بگوید که نمی‌شد. او آمد دو خط از ابوبکر تعریف کرد تا بتواند پنجاه صفحه از علی بگوید. آن دو خط را به خاطر این بیان کرد. نگاه کنید تعریفی که از عمر یا ابوبکر کرده چه بوده است ولی وقتی که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسد واقعاً اصلاً طوری این مسئله را مطرح می‌کند که شما نمی‌توانید غیر از این تصور کنید که قلب و سرش متصل با منبع ولایت و با منبع وحی بوده و از آنجا اشراب می‌گرفت. واقعاً راجع به آن مسئله عمر بن عبدود چه گفته است! اصلاً آدم مات می‌ماند! اشعار و غزلیاتش در دیوان شمس راجع به امیرالمؤمنین چه گفته است! اصلاً آدم می‌گوید که این علی‌اللهی بود! مثلاً می‌شود تصور عوام بر این قضیه این طوری باشد

آن وقت ما می بینیم که [این طور نسبت به مولانا حرف می زنند]، همه به خاطر جهل است! ما آمدیم جهل را بر خودمان روا داشته ایم و علم را بر خود حرام! لذا به این مسائل و این مطالب افتادیم!

لزوم تحقیق و تدقیق برای فرد عالم قبل از اظهارنظر

مرحوم پدر ما می گفتند: وقتی که از نجف آمدم یکی از اقوامشان که چند سال پیش هم از دنیا رفت پیش ایشان آمد، خب از حال و هوای ایشان اطلاع داشت و شروع کرد از مولوی بد گفتن که این دیوانه بوده و چه و چه بوده و... مدام گفت و گفت. پدر ما می گفتند که ما رفتیم مثنوی را آوردیم جلویش گذاشتیم و گفتیم که یک صفحه اش را بخوان و معنا کن. در همان خط اول گیر کرد! گفتم: شما چند دفعه تا حالا مثنوی را خوانده اید؟! گفت: من اصلاً نخوانده ام. گفتم: تو که اصلاً نخوانده ای آن عمامه پس برای چه روی سرت هست؟! پس بین تو و بقیه چه فرقی هست!؟

چهار سال بود یا شش سال بود که می شنیدیم یک آقای طهران آمده و در همان زمان شاه در حسینیه ارشاد حرف می زند و بر علیه چیز کتاب

نوشته است و سخنرانی کرده است و بر علیه او مطالب گفته‌اند و چه گفته‌اند؛ یکی گفت: یزیدی است. یک گفت: عمری است. یکی گفت: دین ندارد. یکی گفت: اصلاً لائیک است و هر کسی برای خودش یک چیزی گفت حتی من از مرحوم پدرمان هم راجع به این مطالب شنیدم. چند سال از این قضیه گذشت هر کسی از من سؤال می‌کرد می‌گفتم: نمی‌دانم. تا اینکه خودم رفتم کتابش را خواندم. اولین کتابی که گرفتم کویر بود بعد که خواندم گفتم: این، این است. تا نخواندم، نگفتم و اظهارنظر و قضاوت نکردم حالا هر کسی که می‌خواهد باشد. راجع به او همه هرچه می‌خواهند بگویند، بگویند! خب پس بین طلبه و غیر طلبه چه فرقی هست؟! اینکه نمی‌شود هر کسی هرچه بگوید خب بقیه هم بیایند همان را بگویند. آقا چند صفحه از این را خوانده‌اید؟! خب جایی که مرحوم قاضی بیاید با آن سعه علمی با آن وضعیتهش که نمی‌توانید انکار کنید و جرئت ندارید انکار کنید و قابلیت مقایسه بین خودتان و او را ندارید، او بگوید که هشت بار مثنوی

را مطالعه کرده‌ام و هر بار مطلب جدیدی برای من
حاصل شد که در قبل نبود، حالا تو درمی‌آیی
می‌گویی که

گفت هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عمّ من علی مولای اوست

منظور از دوست، دوست است دیگر! مثلاً
پسرخاله است یا همسایه‌ات یا شریکت است. یعنی
پیغمبر سه روز مردم را در آن گرما نگه داشته تا
بگویند که مولا و دوست! دوستش داشته باشید! یک
وقت به او سنگ نزنیدها! یک وقت بعد از من اهانت
نکنید، خدا را خوش نمی‌آید! او داماد من است!
یعنی مولانا با این وضعیت مولا را به دوست معنا
کرده است؟! به همین دوست؟! حالا بگذریم از
شعرهای قبل و بعدش و این چیزها. این است؟! آیا
مسئله جهل است یا تجاهل است؟! گمان نمی‌کنم
مسئله جهل باشد، شاید برای بعضی‌ها جهل باشد
ولی خدایی نکرده اگر تجاهل باشد مسئله مشکل
است! خلاصه باید که به خودشان فکر کنند! این طور
که نمی‌شود! علی کلّ حال الحمد لله بالأخره وضعیتی
هست که مردم و آن کسانی که باید به دنبال حق
بروند خودشان می‌روند و پیدا می‌کنند و به این

حرف‌ها هم ترتیب‌اثر نمی‌دهند.

جریاناتِ مانعِ حق!

دوستان مطالبی از این طرف و آن طرف برای من می‌آورند؛ یک وقت یک صفحه‌ای برای من فرستاده بودند که یک شخصی از سایت یکی از همین آقایان - الآن فوت کرده است؛ آقای لنکرانی - استفتائی کرده بود در آن زمانی که درویش‌ها خراب کرده بودند و ... که آیا رفتن به مجالس اینها اشکال دارد؟ گفت: حرام است و چه هست و اینها همه دارای انحراف هستند و اینها چه هستند. حالا طرف خودش بوده یا کسی دیگر [این کار را کرده بوده بماند]. نویسنده یک دختر ۲۴ یا ۲۵ ساله در انگلیس بوده که ایمیلی زده بود و آنها هم به این کیفیت پاسخ داده بودند. بعد هم شروع کرد: ای فرزندان من همه شما را نصیحت می‌کنم که از مکتب دور نشوید، از حق دور نشوید، به فقها پناه ببرید و ...

بعد [آن دختر] گفته بود که آیا شما که می‌گویید:

اینها منحرف هستند اطلاعی بر عقائدشان دارید؟!!

شما بفرمایید کدام یک از عقائد اینها با عقیده تشیع

مخالف است! کدام یک از عقائد اینها با عقائد تشیع

مخالف است؟! وانگهی اگر یکی از عقائد اینها
مخالف بوده است مگر در میان خود شما فقهاء عقائد
مخالف وجود ندارد؟! مگر خودتان فتوای ۱۸۰
درجه مخالف باهم ندارید؟! خب حالا این دلیل بر
این است که این مسئله به این کیفیت است؟! علاوه
بر آن شما که می گوید: همه اینها مخالف هستند آیا
شما عقائد همه اینها را دیده‌اید که الآن این طور به
ضرس قاطع می گوید: همه اینها عقائد انحرافی
دارند؟!!

دفاع از شخصیت مرحوم گنابادی و پیروانش توسط یک شاهد عینی

اتفاقاً من یک وقتی یک کتابی را راجع به اینها
می خواندم برای مرحوم گنابادی؛ خود من هیچ
چیزی ندیدم و اتفاقاً مرد بسیار بزرگ و خیلی مؤدب
به آداب و خیلی چیز بودند. یکی از دوستان چند
سال پیش در همان منطقه رفته بود خیلی از رفتار و
کردار آنها و برخورد و صمیمیت آنها خیلی تعریف
می کرد. من از او سؤال کردم آیا چیز مخالف و
انحراف دیدی؟! می گفت: نه، من هیچ چیزی
ندیدم. نمازشان مثل ما بود، روزه‌شان مثل ما، احکام
شکیات مثل ما، حجشان مثل ما و همه چیزشان مثل

ماست و من چیزی ندیدم! حالا یک سبیل
می گذاشتند و مو بلند می کردند، آن هم حالا کراحت
دارد، دیگر مرتد که نشدند! اتفاقاً آن شخص از
فضلاء هم است.

اشکال دیگری که گفته بود این بود که آیا شما در
میان فقهاء خودتان آدم منحرف ندارید؟! - این دیگر
خیلی عالی است - آیا تابه حال همه فقهای که
آمده اند همه آدم های درجه یک بوده اند؟! این همه
افرادی که تابه حال اهل دنیا، فساد، افساد، فلان و
اینها از میان فقهاء بودند آیا درست است که ما
بگوییم: همه فقهاء منحرف هستند؟! چون یک
عده ای از آنها چیز هستند؟! خب این را دیگر چاپ
نکردند، این دیگر صلاح نیست!

خب ببینید دارند مسخره می کنند! شما که
درمی آیی یک هم چنین حرفی می زنی اول عقائد اینها
را بخوان، رساله شان را بخوان، احکامشان را بخوان
بعد بگو. طرف یک سبیل گذاشته، می گوید: این
منحرف است ولی دیگری می آید با ریش تراشیده
خمس حساب می کند و دستش را هم می بوسد.

سبیل گذاشتن بدتر است یا تراشیدن ریش بدتر است؟! چرا به او منحرف نمی‌گویید؟! حالا اینکه یک سانت سبیل گذاشته منحرف است! می‌گویید: جلو نروید نروید! این عمل حرام انجام داده و آن عمل مکروه انجام داده است! ببینید اینجاست که دیگر مسئله به مسئله قشریت برمی‌گردد! دیگر مطالبی که در طول سالیان سال و صدها سال همین‌طور مبتلا بود و فقط همین ظاهر دیدن و فقط همین قشری دیدن و فقط همین به‌حسب ظاهر و اینها حکم کردن و آنوقت دیگر مطالب دنیوی و مخالفت با مصالح و... دیگر مسائل باطنی را خودتان بهتر می‌دانید!

اینها جریاناتی است که می‌آید جلوی حق را می‌گیرد و انسان را نسبت به مطالب بی‌اعتماد می‌کند و اعتماد دیگر از بین می‌رود، وثوق دیگر از بین می‌رود، انصاف دیگر از بین می‌رود.

بیان مصداقی از دخالت مسائل دنیایی در صدور حکم توسط فقهاء

یک قضیه‌ای سه سال پیش اتفاق افتاده بود؛ یکی از افراد در هند بسیار مرد موجه، متین، اهل خیر، دارای دار الأیتام، دارای مراجعات و کمک به فقرا و

بیچاره‌ها خلاصه خیلی در آن شهر حیدرآباد مرد
موجهی بود، حسینیه داشت و فلان. یک کسی در
آنجا بود، نماینده بود حالا از طرف هر کجا بود! یک
سیدی بود و خلاصه چشمش نمی‌تواند ببیند که
افراد به این مراجعه می‌کنند؛ به این آدم بازاری موجه
فلان و ... به انحاء مختلف مدام مسائلی را به وجود
می‌آورد و قضایای را به وجود می‌آورد تا اینکه یک
دفعه در روزنامه آمده بود یک قضیه‌ای را مربوط به
جریان کربلا نوشته بود. الآن یادم نیست مسئله چه
بود؛ خیلی قضیه مهمی هم نبود! خیلی‌ها این مطلب
را می‌گویند و حتی در کتابشان نوشته‌اند، آن شخص
تا می‌بیند که یک هم‌چنین مسئله‌ای هست یک مرتبه
همان را می‌گیرد و گاهی را کوهی می‌کند و از
احساسات مردم نسبت به سیدالشهداء علیه‌السلام
سوءاستفاده می‌کند و حکم به مخالفت با اهل بیت و
ارتداد و اعدام می‌دهد؛ یعنی قضیه تا اعدام هم پیش
می‌رود و افرادی را هم بالای منبر دعوت می‌کند که
شما نشسته‌اید در حالی که افرادی که کافر و مرتد و
مخالف با اهل بیت هستند در این شهر حضور دارند.

یک عده بلند می‌شوند به‌عنوان داوطلب که بیایند این شخص را اعدام کنند. بعد خلاصه آن شخص توسط بعضی از دوستان در منزل ما می‌آید و من هم آن شخص را دیدم مرد خوبی بود مرد بسیار منظم و منزهی بود. پیش آقایان رفته بودند و یک استفتائیه‌ای جمع کرده بودند که ایشان این حرف را زده است آیا حکم این اعدام است؟! یک نفر از اینها نیامد بگوید که آقا این را اعدام نکنید! گفته بودند: بهتر است که راجع به این مسئله چیز بشود، حالا ایشان شاید بعداً توبه کند و ... بعضی‌ها اصلاً حرف نزدند و بعضی‌ها هم به این کیفیت دو پهلو جواب دادند. یک نفر از افرادی که من پاسخ اینها را دیدم نگفته بود این مسئله چیست و ... ما هم صریح برداشتیم نوشتیم غلط کرده هر کسی آمده فلان کرده است [حکم اعدام داده است] خود او باید محاکمه بشود و در صحبت این شخص اشکالی نیست و بسیاری این مطالب را می‌گویند، نهایتاً انسان اشتباه می‌کند. اینها همه حرام است و محاربه با خدا و رسول است و این [نوشته] را برداشتند طهران بردند و نشان آقای خامنه‌ای داده بودند ایشان هم خلاصه چیز کرده بودند و فرستاده

بودند که خلاصه این قضیه یک وقتی حادث نشود و شدت پیدا نکند!

شما ببینید دارند طرف را اعدام می‌کند ولی آقا به خاطر مصالح خودش نمی‌آید یک حرفی بزند. چرا؟ چون ایشان نمایندهٔ فلانی است! تمام کارهای ما بر اساس مصالح مادی است؛ تا ببینیم آیا وضعیت چطور است؛ بالا و پایین کنیم این طرف و آن طرف که چیزی پیش نیاید و طوری نشود و قضیه‌ای پیش نیاید! دیگر خدا خودش آدم را حفظ کند. علی‌کلّ حال این هم بالأخره حاشیه‌ای بود که به متن تبدیل شد. دیگر وقت گذشت إن شاء الله ادامهٔ مطلب برای بعد بماند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد